

صف بسته

صفِ بسته

یکی که در برابر صف
بسته بر دایرهٔ هیچ
وان یکی که تا هنوز جنگ
از سؤال سنگ جامانده
شکسته در کمر صف.

او می‌تواند از شاید باشد تا
میتواند نباشد شاید
سهمی از غنیمت سنگ باشد

سنگی سفید، سفیدِ چشم
از دست پنبه دانه به گودال چشم زد:
پرتابی دیگر
پرتاب طبیعتی شرعی دارد
گونه‌ای دیگر
گونه‌ای سرخ!
که ارتفاعی متلاشی را
تنها ابری سفید

- تبخیر حنجره، تردید در کلوخ -
که آه آسمان و سرنوشت سر را با خود برد

تا سنگ نزده ثواب‌های گیج بردارد
سنگ زده ثواب‌های نزده برد
گیج پرتابی
تابی گیج

تا دار ثواب دار بردارد
همیشه در اندیشهٔ کلوخ
سنگی نزده مانده است.

ثواب سنگ از تذکره خوانیهای حسین خلیلی

«مردان گفتند: چه گوئی در ما که مریدانیم، و آنها که
منکرند و تو را سنگ خواهند زد؟ گفت: ایشان را دو
ثواب است و شما را یکی»

عطار نیشابور